



آیت الله مرتضیٰ تهرانی: راه شناخت حق تعالی گفتار ائمه است/ دو تفسیر از کلمه آزادی

آیت الله مرتضیٰ تهرانی گفت: اگر به انسان عاقبت آن تفسیری که در ذهن عوام است عرضه شود، هیچ فرد عاقلی، بی‌دین یا با دین، شرقی یا غربی، خواهان این آزادی نخواهد بود.

آیت الله مرتضیٰ تهرانی گفت: اگر به انسان عاقبت آن تفسیری که در ذهن عوام است عرضه شود، هیچ فرد عاقلی، بی‌دین یا با دین، شرقی یا غربی، خواهان این آزادی نخواهد بود.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر نکاتی از سخن‌رانی آیت الله مرتضیٰ تهرانی در پنجشنبه، ۲۹ تیر ۱۳۹۶ در مورد آیه **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** است که در ادامه می‌خوانید؛

1- تغذیه‌ی حقیقت ایمان، وظیفه انسان مکلف

در موارد متعددی در قرآن کریم، خدای متعال مؤمنین را مخاطب قرار داده و در هر خطابی آن‌ها را به یک نوع وظیفه موظف فرموده است. تقریباً در مجموع با توجه به مضمون این خطاب‌ها، انسان می‌فهمد که ایمان حقیقتی است که اگر تغذیه‌ی مناسب نداشته باشد، ضعیف می‌شود و ممکن است به جایی برسد که خاصیتی برای صاحب آن نداشته باشد. به همین دلیل خدای متعال بعد از آن خطاب‌ها مؤمن را به واقع آن وظیفه مکلف کرده است.

ما در ایمان‌های جهان مادی که متعلق آن هم امور مادی است همین وضعیت را احساس می‌کنیم که اگر انسان به چیزی باور داشته باشد، ولی این باور در طول زمان تغذیه‌ی مناسب نداشته باشد، این باور ضعیف می‌شود و به تدریج از بین می‌رود. منظور از تغذیه، به عنوان مثال تذکراتی است که از کانال‌های مختلف مانند گوش و چشم دریافت می‌شود.

در امور معنوی هم اگر ایمان که ترجمه‌ی آن باور است، تغذیه‌ی مناسب نداشته باشد، ضعیف می‌شود و روح انسان، این موجودی را از دست می‌دهد. از آن‌جا که عوامل بازدارنده و عواملی که مانع از بقای این باور می‌شود در زندگی بسیار زیاد است، در صورت عدم تغذیه‌ی آن، این باور به اندازه‌ی ضعیف می‌شود که کم‌کم مؤمن عادل متدین، برای منحرف شدن از مسیر و انجام اعمالی برخلاف مقتضای ایمان، آمادگی پیدا می‌کند و سرانجام کافر می‌شود. به این دلیل خدای متعال انسان مؤمن را مکلف به یک نوع حرکت روحی و معنوی کرده است که این باور برای انسان باقی بماند. اسباب مادی و ظاهری برای این حرکت معنوی می‌تواند اعمال فیزیکی مانند نماز و روزه و ذکر گفتن باشد.

در این آیه کریمه از سوره‌ی مبارکه‌ی توبه خدای متعال مؤمن را مخاطب قرار داده و به دو چیز امر فرموده است: امر اول **اتَّقُوا اللَّهَ** و امر دوم **وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** است. یکی از این دو مأثور به و مکلف به و این دو تکلیف، می‌تواند نسبت به دیگری سبب و محصل باشد. برای انسانی که با قرآن و سنت مأنوس نیست مفهوم تقوا مخفی و مجهول است. بنابراین آیه کریمه، راه تحقق تقوا، معیت و همراه بودن با صادقین است.

ترجمه‌ی صادقین راستگویان است و لازم است که معنی صدق و معیت در این آیه کریمه و نتیجه‌ی آن که تداوم و بقای ایمان و باور است مورد بحث قرار گیرد. انسانی که غافل از حق و خالق خود بوده است، هنگامی که به هر دلیل متوجه حق و تعالی شد و به مرحله‌ی ایمان و باور رسید، باید بداند که قدم به اول راه گذاشته است.

دو تفسیر متفاوت از کلمه آزادی

کسانی که لفظ آزادی را به زبان می‌آورند معنی آن را نمی‌دانند. برخلاف آن‌چه که شیطان به ما تلقین می‌کند و کلمه‌ی آزادی را تفسیر می‌کند، و هرچند در برخی از عبارات بعضی از قوانین و در تعبیرات عوام الناس، آزادی به عنوان یک چیز خوب معرفی می‌شود، عاقبت این تفسیر برای انسان بسیار نامطلوب است. اگر به انسان عاقبت آن تفسیری که در ذهن عوام است عرضه شود، هیچ فرد عاقلی، بی‌دین یا با دین، شرقی یا غربی،

خواهان این آزادی نخواهد بود.

اگر انسان به این باور برسد که انبیاء سلام&ZWNJ;الله&ZWNJ;علیهم&ZWNJ;إجمعین راست گفته&ZWNJ;اند و خدایی وجود دارد و برزخ و قیامتی وجود دارد متوجه اشتباه خود می&ZWNJ;شود و درمی&ZWNJ;یابد که این آزادی مانند خودکشی است و لذت ندارد. اما اگر انسان الهی از لفظ آزادی استفاده کرد، و این لفظ را در گفتاری یا نوشتاری مورد استفاده قرار داد، به این معنی است که دل انسان از غیر حق&ZWNJ;تعالی آزاد و تعلقش مرتفع گردیده است. به عنوان مثال در زندگی خود ده چیز را بسیار دوست دارد. اگر این انسان واقعاً مؤمن شد و باور کرد که خدا دارد، و قیامت دارد، چه بسا تمام رشته&ZWNJ;هایی که بین آن ده چیز و قلب او وجود دارد گسیخته شود و بفهمد که به اشتباه خود را اسیر کرده است.

به فرموده&ZWNJ;ی امیرالمؤمنین صلوات&ZWNJ;الله&ZWNJ;علیه عبودیت، اسارت، بندگی و بردگی وقتی مطلوب است که مولای انسان، تنها خالق او باشد. "کفی بی عزاً ان اكون لک عبداً"، این بردگی است. اگر انسان درست فهمید، می&ZWNJ;فهمد این تعلق و وابستگی در حدی است که باید بگوید من فقر محض هستم، نه این&ZWNJ;که بگوید من فقیر هستم و تو پولدار و غنی هستی، اصولاً "من&ZWNJ;ی" در عالم نیست.

بعضی از شعرا وقتی خواسته&ZWNJ;اند که این نکته&ZWNJ;ی لطیف را به وزن دریاورند، گفته&ZWNJ;اند که انسان هیچ ندارد و خودش هیچ است. در اصطلاح اهل فن می&ZWNJ;گویند: اگر آن علت محدثه و موجدیه یعنی حق&ZWNJ;تعالی نباشد، از آن&ZWNJ;جا که علت مبقیه&ZWNJ;ی ما همان علت موجدیه و آن کسی است که خلق کرده، هیچ هستیم، نه این&ZWNJ;که می&ZWNJ;میریم، بلکه هیچ هستیم. ((اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب&ZWNJ;ها)). فرو ریزند یعنی هیچ نمی&ZWNJ;ماند. یعنی نه مظروفی باقی می&ZWNJ;ماند و نه ظرفی. ارتباط و تناسب معانی معنوی و حقیقی نسبت به این عالم ماده&ZWNJ;ی محسوس همین&ZWNJ;گونه است که با هم تطبیق نمی&ZWNJ;کنند و انسان برای بیان مطلب، لفظ کم می&ZWNJ;آورد.

اگر انسان با خالق خود ارتباط پیدا کرد، و خدای متعال گم&ZWNJ;شده&ZWNJ;ی انسان را به دست او داد، و باور کرد که خودش از آن خودش نیست، و خالق و معبود دارد، دارای ایمان شده است. با وجود عوامل مختلف مادی و نفسانی در دنیا و زندگی، این باور جدید خود به خود نمی&ZWNJ;ماند. این باور باید با چیزهایی مانند نماز و ذکر و قرآن خواندن و زیارت رفتن تغذیه کند تا ضعیف نشود.

در سنوات جنگ یکی از جوان&ZWNJ;های دانشجو که در درس&ZWNJ;های حوزوی مسجد شرکت می&ZWNJ;کرد، اجازه خواست که به جبهه برود. به او گفتم که شما اگر در این مسیر کسب علم حرکت کنید می&ZWNJ;توانید به جایی برسید که انسان&ZWNJ;های گم&ZWNJ;راه را دستگیری و هدایت کنید. او جواب داد که برخلاف بعضی&ZWNJ;ها که برای ثواب به جبهه می&ZWNJ;روند من خود را محتاج به جبهه می&ZWNJ;دانم، یعنی اگر جبهه نروم، ایمان من تغذیه نمی&ZWNJ;کند و ضعیف می&ZWNJ;شود. این حرف جواب نداشت. او رفت و شهید شد.

بیان معنای تقوا توسط صاحب شریعت

خدای متعال کسانی که متصف به صفت ایمان هستند، و مؤمن خوانده می&ZWNJ;شوند را مورد خطاب قرار می&ZWNJ;دهد: *اَتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ*; اگر *اَتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ*; گفته نمی&ZWNJ;شد و تنها *اَتَّقُوا اللَّهَ*; بیان می&ZWNJ;شد، ممکن بود که هر کسی از تقوا معنایی را برداشت کند و دنبال آن نرود. کلمه&ZWNJ;ی تقوا مربوط به شریعت است، لذا تفسیر آن را هم از صاحب شریعت باید سؤال کرد و ما حق نداریم که آن&ZWNJ;را معنی کنیم. همان&ZWNJ;گونه که در بحث تشیع باید بفهمیم که در منطق و فرهنگ قرآن، خدای متعال چه افرادی را شایسته می&ZWNJ;داند و نباید کلمه&ZWNJ;ی *اولی&ZWNJ;الامر*; را طبق نظر خود معنی کنیم. بلکه باید از صادرکننده&ZWNJ;ی آن سؤال کنیم که منظور شما از *اولی&ZWNJ;الامر* چیست؟ در مرتبه&ZWNJ;ی اول نبوت، سپس امامت و بعد از آن خلافت است. این بحث مفصل، سنگین&ZWNJ;ترین بحث در اسلام است.

بنابراین معنی شایستگی در فارسی را باید خدای متعال بیان کند، و ما حق نداریم نظر بدهیم، تمام جامعه هم چنین حقی ندارد. جامعه می&ZWNJ;تواند از پذیرش خدای متعال و فرستاده&ZWNJ;ی او و جانشین آن پیامبر سر باز زند. اما اگر ما وارد مسیر عبودیت و بندگی شدیم، و نبوت را قبول کردیم، و نخواستیم از این مسیر منحرف شویم باید معنی *اولی&ZWNJ;الامر* را از خدای متعال و رسول او سؤال کنیم. رسالت و نبوت امری انتخابی نبوده است که ما مجاز باشیم مرحله&ZWNJ;ی بعد از آن را انتخاب کنیم. عیب از من و امثال من است که یا مطلب را نفهمیده&ZWNJ;ام و یا آن&ZWNJ;گونه نفهمیده&ZWNJ;ام که جرأت کنم آن&ZWNJ;چه را که فهمیده&ZWNJ;ام را اظهار کنم. این دلیل، غیر از ادله&ZWNJ;ی متعارفی است که برای امامت و مقام ولایت ذکر می&ZWNJ;شود.

«اتَّقُوا اللَّهَ»؛ تقوا لغتی است که غیر از معنی عرفی که در مُنجد دارد و اصطلاحاً عرف عام نامیده می‌شود، یک معنی شرعی اسلامی دارد. چون در کلام خدای متعال وارد شده، باید از او سؤال کنیم که معنی تقوا چیست. بهترین پاسخی که حق تعالی بعد از کلمه «اتَّقُوا اللَّهَ»؛ داده که تفسیر تقوا است، معیت با صادقین است. منظور از صادقین، صادقین وصفی است و منظور، لقب حضرت صادق صلوات الله علیه نیست. اگر بخواهیم به دنبال صاحب لقب باشیم، کلمه «صادقین» جمع است و ما چند امام صادق صلوات الله علیه نداریم. اگر گاهی به ایشان و پدر بزرگوارشان صادقین گفته‌اند، یک اصطلاح خاص از باب تغلیب است. قطع نظر از تغلیب، این لقب، یک محتوا و یک مسمی بیش‌تر ندارد. بنابراین صادقین وصف است، و معیت با صادقین بایستی از کانال کتاب و سنت اثبات شود. در نتیجه، این دو مبین مفهوم الهی و شرعی تقوا است.

مراد از معیت، هم‌ZWNJ&راه بودن و هم‌ZWNJ&سو بودن است. این هم‌ZWNJ&سوایی و اندازه‌ZWNJ&ی آن، از جهت مادی، از جهت معنوی، از جهت اخلاقی، از جهت اعتقادی و از همه‌ZWNJ&ی جهاتی است که احتمالاً ممکن است برای یک انسان در زندگی به وجود بیاید. باید معنی معیت را سؤال کنیم، تا برای ما روشن شود. اگر ما جواب آن‌ZWNJ&را بلد نیستیم، دلیل براین نیست که در اسلام وجود ندارد. در سنت همه چیز وجود دارد و خدای متعال باید به ما توفیق بدهد، تا بقیه‌ZWNJ&ی عمر خود را در همین امور صرف کنیم. بزرگ‌ZWNJ&ترین ضربه‌ZWNJ&ای که می‌ZWNJ&خوریم، ناشی از بی‌ZWNJ&سوادی و بی‌ZWNJ&سوایی است. نسبت به دین و معارف دین است. ضربه‌ZWNJ&ای از این بزرگ‌ZWNJ&تر، قوی‌ZWNJ&تر، کوبنده‌ZWNJ&تر برای ما در زندگی وجود ندارد. سال‌ZWNJ&ها قبل به ما گفتند روغن حیوانی برای کبد ضرر دارد. نتیجه این شد که از هلند روغن وارد کردند. حالا همه‌ZWNJ&ی پزشک‌ZWNJ&هایی که جرأت می‌ZWNJ&کنند راست بگویند، نتیجه‌ZWNJ&ی مصرف روغن‌ZWNJ&های نباتی را مسدود شدن رگ‌ZWNJ&های قلب اعلام می‌ZWNJ&کنند.

راه شناخت حق‌تعالی

خداشناسی را از کانال گفتارها و مناجات ائمه سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین با خدای خود و امام‌شناسی را از کانال جامعه‌ی کبیره یاد بگیرید. نزدیک‌ترین راه و کوتاهترین فاصله‌ی بین مبدأ حرکت و مقصد همین راه است. خطا و اشتباه پیمودن این راه کم‌تر، قصور آن کم‌تر و دریافت آن بیش‌تر است. آثاری که معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین در ارتباط با خالق خود به نام دعا و مناجات دارند، بیان‌گر بخشی از معرفت حق‌تعالی است.

در هنگام بیماری که متخصص بگوید نباید روزه ZWNJ& دار باشی، روزه ZWNJ& گرفتن انسان را جهنمی می ZWNJ& کند. مانند این دین و آیین و قانون در دنیا برای انسان ZWNJ& ها وجود ندارد.

در هر جای دنیا اگر یک انسان بی ZWNJ& دین و لامذهب، فرصت داشته باشد و لجباز نباشد و فهم خود را آزاد بگذارد، با شنیدن توضیحات یک کارشناس دین، سرانجام به این نتیجه می ZWNJ& رسد که خالق متعال وجود دارد. اگر انسان در فرمایشات معصومین صلوات ZWNJ& الله ZWNJ& علیهم ZWNJ& اجمعین و در خطبه ZWNJ& ی توحیدی ZWNJ& امیرالمؤمنین صلوات ZWNJ& الله ZWNJ& علیه فکر و تأمل و دقت کند و بفهمد که قادر نیست آن ZWNJ& را تصور کند، این خود مرتبه ZWNJ& ای از ارزش است.

اگر می ZWNJ& خواهید حکمت حق ZWNJ& تعالی را دریافت کنید، به زندگی اولیای او توجه کنید. هیچیک از اولیاء از لحاظ مادی و حیوانی در راحتی مطلق تا هنگام مرگ نبوده ZWNJ& اند، بلکه چندین برابر هر انسان متعارفی مبتلای به مصائب و زجرهایی شده ZWNJ& اند که برای اشخاص عادی قابل تحمل نیست.

حضرت زکریا سلام ZWNJ& الله ZWNJ& علیه هنگام فرار از دست دشمن، با القای حق ZWNJ& تعالی به درخت پناه می ZWNJ& برد. اما همان شیطانی که خدای متعال خلق کرده و به او مهلت داده و فرموده است که تو از «مُنْظَرین&را" هستی، به مردم ساختن اره ZWNJ& ی دوسر را آموزش می ZWNJ& دهد تا درخت را از بالا دو نیم کند. امکان ندارد که یک انسان عادی بتواند گوشه ZWNJ& ی حکمت حق ZWNJ& تعالی را بفهمد.

دلیل این امر را می ZWNJ& توان این ZWNJ& گونه بیان کرد که دو چیز می ZWNJ& تواند انسان را به یک هدف دلالت کند: منطق و احساسات. اکثر مردم فاقد منطق هستند زیرا آن عقلی که ابن ZWNJ& سینا و ملاصدرا و ملاهادی سبزواری داشتند را ندارند. اما اکثر احساسات دارند. اگر متوجه شدند که بدون دلیل به کسی سیلی زده ZWNJ& اند ناراحت می ZWNJ& شوند. حق ZWNJ& تعالی با این احساسات بندگان خود را به معرفت و شناخت خود و دعوت انبیاء سلام ZWNJ& الله ZWNJ& علیهم ZWNJ& اجمعین جذب می ZWNJ& کند. این امر نیاز به تحصیل علم ندارد و بهترین وسیله است که قاطبه ZWNJ& ی مردم آن ZWNJ& را دارا هستند، مگر آن ZWNJ& هایی که خود را خراب کرده ZWNJ& اند. گاهی شنیده می ZWNJ& شود افرادی که در جنگ ZWNJ& ها و کشتار مردم شرکت داشتند، بعد از جنگ دچار مشکلات روحی شدند، زیرا احساسات خود را نابود نکرده بودند. در رژیم گذشته هم چنین افرادی وجود داشتند.

ریشه ZWNJ& ی نافرمانی ZWNJ& از حق ZWNJ& تعالی

ریشه ZWNJ& ی نافرمانی ZWNJ& از حق ZWNJ& تعالی و اولیای او دو رذیله اخلاقی حسد و تکبر است. ریشه این امر از زمانی است که شیطان از فرمان حق ZWNJ& تعالی برای سجده ZWNJ& ی به آدم سرپیچی کرد. خون هابیل هم که به دست قابیل ریخته شد، به دلیل فعال بودن این ریشه ZWNJ& ها در قابیل بود. تاکنون این وضعیت در فرزندان حضرت آدم ادامه دارد. حسد، بخل و کبر چیزهایی نیست که مؤمن از آن غفلت کند. برداشت عوامانه ZWNJ& ی من این است که اگر در کسی استشمام تکبر شد، یعنی می ZWNJ& داند که شما برتر و دانشمندتر و عالم ZWNJ& تر از خودش هستید و نمی ZWNJ& خواهد این واقعیت را بپذیرد، این فرد خداپرست نمی ZWNJ& شود، هرچند در تمام عمر نماز شب بخواند. این امر دلیل بر وارد نشدن ایمان و باور نسبت به خالق متعال به قلب است. ما افتخار می ZWNJ& کنیم در این شریعت قرار گرفته ZWNJ& ایم. آن بزرگوار فرمودند: "بُعِثْتُ لِاتِمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ"، از این فرمایش ما به نقش فضائل و رذائل خَلْقی در انسان شدن یا نشدن افراد پی می ZWNJ& بریم.

بنی ZWNJ& امیه همگی نفهم نبودند، بلکه آلوده ZWNJ& ی به رذائل اخلاق انسانی بودند. آن ZWNJ& ها بهترین مدعا و بهترین دعوت، یعنی "قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا" را از بهترین انسان که وجود مقدس رسول اکرم صلی ZWNJ& الله ZWNJ& علیه ZWNJ& وآله ZWNJ& وسلم باشد، را با مغز خود پذیرفتند اما چون آلوده بودند به لوازم این پذیرش، عمل نکردند. البته دورویی بنی ZWNJ& امیه از دورویی بنی عباس کمتر بود. عمر سعد به لشکریان خود گفت: ((يَا خَيْلَ اللَّهِ إِرْكَبِي وَ بِالْجَنَّةِ ابْشَرِي)). اما بنی ZWNJ& العباس بدتر بودند. اولیای خدا را می ZWNJ& کشتند، و باز هم ایشان را پسرعمو خطاب می ZWNJ& کردند.

در آن مقطع که بنی ZWNJ& العباس می ZWNJ& خواستند قدرت را از بنی ZWNJ& امیه بگیرند و به خود منتقل کنند، وضع حکومت ZWNJ& ها سست شده بود. صادقین صلوات ZWNJ& الله ZWNJ& علیهما از این فرصت استفاده کردند. عقل و حق ZWNJ& تعالی به آن ZWNJ& ها حکم می ZWNJ& کرد که الان وقت شمشیر کشیدن نیست. بلکه وقت آن است که خواب ZWNJ& ها را بیدار و بی ZWNJ& سوادها را باسواد و بی ZWNJ& شعورها را باشعور کرد و این سرمایه را تکثیر و منتشر کرد.

معنای زهد

محدثین نوشتند که معصومین صلوات&ZWNJ;الله&ZWNJ;علیهم&ZWNJ;اجمعین از دشمنان خود بسیار آزار کشیدند. البته حجم بزرگ این آزار به دلیل مغز ما است که مبتلا به راحتی&ZWNJ;های دنیا و عاشق آن هستیم، و از ناراحتی&ZWNJ;ها رنج می&ZWNJ;بریم. اگر انسان در معرفت الله قوی و روشن باشد، این&ZWNJ;گونه نمی&ZWNJ;شود. یعنی نه از نقص و عجز و درد آن، آزار می&ZWNJ;بیند و نه از آمدنش غرور پیدا می&ZWNJ;کند. بر حسب روایت وقتی از امیرالمؤمنین صلوات&ZWNJ;الله&ZWNJ;علیه می&ZWNJ;پرسند که معنای زهد چیست، حضرت می&ZWNJ;فرماید: خدای متعال حقیقت زهد را در دو کلمه بیان کرده است: «لَکَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَقْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»؛ وقتی دنیا به شما رو کرد به آن دل&ZWNJ;بسته نشوی و غرور پیدا نکنی و خدای خود را که دهنده&ZWNJ;ی آن نعمت است را فراموش نکنی، تا نعمت تبدیل به نقت نشود، و همین تو را به جهنم نبرد. هنگامی هم که دنیا به تو پشت کرد، غمگین نشوی زیرا آن&ZWNJ;را متعلق به خود نمی&ZWNJ;دانستی.

فرزند بیمار آن خانم از دنیا رفت. پس از بازگشت پدر طفل، مادر از او پرسید: آیا این فرزند را تو خلق کرده بودی و تو چه نقشی داشتی؟ پدر جواب می&ZWNJ;دهد که من تنها یک امانتدار بودم. این خانم به همسر خود می&ZWNJ;گوید که صاحب امانت، امانت خود را پس گرفت.

از نظر ظاهری به امام ششم صلوات&ZWNJ;الله&ZWNJ;علیه بسیار زجر دادند و اهانت کردند. این بزرگواریها از لحاظ جسمی و مادی قوی و قهرمان نبودند و این زجرهای جسمانی قهراً جسم ایشان را ضعیف می&ZWNJ;کرد. در روایت آمده است که راوی در شرايطی خدمت حضرت رسید که ایشان بسیار نحیف شده بودند و تنها برجستگی سر مقدس ایشان از زیر ملحفه نمایان بود. حضرت به او که به گریه افتاده بود فرمودند که من راه بهشت در پیش دارم. منصور دوانیقی چند بار در حال غیرعادی این بزرگوار را احضار کرد. در هر مورد هم حکمت خدای متعال اقتضا کرده بود که معجزه و کرامتی به چشم او بیاید و ایشان را رها کند. این بزرگواران از مصائب دنیایی به هیچ وجه ناراحتی نداشتند. به مقام رسالت عرض می&ZWNJ;کنند چرا این&ZWNJ;گونه برای فرزند کوچک خود گریه می&ZWNJ;کنید؟ ایشان فرمودند زیرا او را دوست داشتم، یعنی خدای متعال احساسات و عاطفه را از من نگرفته است. ولی هیچ شکایتی هم از خدای خود نکرده&ZWNJ;ام.

مرحوم آقاسیدعباس یزدی می&ZWNJ;خواست خبر درگذشت مرحوم حاج&ZWNJ;آقا مصطفی را به مرحوم امام رضوان&ZWNJ;الله&ZWNJ;تعالی&ZWNJ;علیه بدهد. مرحوم حاج&ZWNJ;احمدآقا هم گریه می&ZWNJ;کرد. هنگامی که امام متوجه موضوع شد، هفت بار یا هشت بار جمله&ZWNJ;ی "لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ" را تکرار کرد و دیگر هیچ اظهار ناراحتی نکرد. پنج دقیقه بعد هم مرحوم آیت&ZWNJ;الله خوئی را آوردند. ایشان در حالی که به شدت گریه می&ZWNJ;کرد امام را بغل کرد و بوسید. گفتند یک نفر روضه بخواند. مرحوم آقاسیدعباس رضوان&ZWNJ;الله&ZWNJ;تعالی&ZWNJ;علیه نقل می&ZWNJ;کرد در آن جلسه همه به شدت گریه می&ZWNJ;کردند اما تا آخر روضه امام رضوان&ZWNJ;الله&ZWNJ;تعالی&ZWNJ;علیه نشسته بود و حتی تباهی هم نمی&ZWNJ;کرد. ما باید به این واقعیت اعتراف کنیم که نتوانستیم ایشان را بشناسیم.